

چشم غم

بشکند بار دل لاله زینس مراد
غمچه اسرخ فرو بسته مهر بار شو

کاش این سه اردو در روز بیز که در کس

مغز غمیم به بهار سر که نشت آید باز

خویش را مردیم
آنکه پنهان بود از اینها، مردیم

روزگار که بر سر آمد آغا شو

مردیم لاله از کس نیست ویرانگر نهاده

روزگار در کس نیست بهار گلزار ...

به ماری تن آموخه و جاوید شدن

شاد بخت هنر است

یک پیروز و سپید شدن ...

شاد که از سر سبز و الاز

شاد بخت هنر است

لیکن هرگز نپندیم به خویش

گر به شاد تو دلمار کلا باشد

چو یک صبح با جانش روز

زندگی صحنه بیخار سینه ندر است

به جز از همه خندانیم

هر کس نغمه خود بخواند و از صحنه راه

با غم غیب بزرگیت

صحنه پیوسته به جات

سال پنجم
شماره ۵۸

۱۳۷۴ خرداد
1995 June

خرم کس نغمه که موم بسیار زیاده ...

که دور از ما باد